

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث در وجه رابع بود برای عدم ثبوت خيار مجلس در شخصين اعتباريين. حاصل وجه رابع اين بود که اين رواياتى که مثبت خيار مجلس هست در اينها تقيد شده، تغيبى شده به غايت «حَتَّى يَفْتَرَقَا» يا «مَا لَمْ يَفْتَرَقَا». چون چنين تغيبى اى در اين روايات هست اين مانع مى شود که ظهور پيدا کند در اطلاق و قهراً ظهور روايات، ظهور محرز و مسلمش جايى است که اين افتراق امکان پذير باشد. و چون در شخص اعتبارى افتراق امکان پذير نيست پس مشمول اين روايات نمى شود. اين اگر به ظهور روايت بخوايم تمسک کنيم. اگر از راه تنقيح مناط و الغاء خصوصيت هم بخوايم تعميم بدهيم بگويم بله، ظاهر روايت شامل نمى شود اما مناط در غير مورد روايات هم وجود دارد. شارع خواسته براى متعاملين يك فرصتى اعطاء بفرمايد که اين جور نباشد که تا معامله کردند آن معامله بند به آنها بشود و قابل فک نباشد فلذا فرمود تا توى مجلس هستيد مى توانيد به هم بزويد. حالا فرق ... اين خواسته به متعاملين يك فرصتى بدهد، يك عنائيتى، حالا اين متعاملين چه شخص حقيقى باشد چه شخص اعتبارى باشد، چه يك طرف آن حقيقى باشد يك طرف آن اعتبارى باشد، فرقى نمى کند. مى گویند اگر كسى اين حرف هم بزند پاسخ اين است که ما احتمال مى دهيم که در نزد شارع همين امکان تفرق دخالت داشته باشد. چرا؟ براى اين که همان طور که در بعض روايات ذکر شده خود تفرق کاشف از رضایت است. وقتى بدون فسخ کردن بلند مى شوند از هم جدا مى شوند، همين تأکيد مى کند رضایت آنها را و کاشف از رضایت آنها هست و اين در جايى اين کاشف وجود دارد که امکان داشته باشد تفرق. جايى که امکان تفرق ندارد چنين کاشفى وجود ندارد، چنين اماره اى وجود ندارد.

س: پس رضایت را با زبان بايد ...

ج: بله؟

س: ??

ج: كيا؟

س: ...

ج: اعتباری هستند آخه، زبان ندارند. زبان بسته‌اند.

س: نه، آن‌هایی که؟؟

ج: نه، حالا ما داریم شخص اعتباری را داریم می‌گوییم. پس بنابراین در این موارد چون چنین اماره‌ای وجود ندارد ما احتمال می‌دهیم فلذا باب تعدی منسد می‌شود.

س: ممثل ...

ج: بله؟

س: می‌گوییم ممثل ...

ج: ممثل نه، ما ممثل را گفتیم خیار مجلس دارد.

س: نه، گفتیم ممثل؟؟

ج: نه، ما می‌خواهیم بگوییم خودشان دارند یا ندارند؟

س: ...

ج: اصلاً محل رضایت معنا ندارد. رضایت بانک. اصلاً ... پس آن‌جا اگر شارع گفته چون یک اماره رضایت، اصلاً این‌جا رضایت و این‌ها معنا ندارد. این افتراق هم معنا ندارد. پس یک نکته فارق‌های وجود دارد. با وجود این نکته فارق‌ها چه‌طور می‌توانیم بگوییم مناط را به‌دست آوردیم، مناط در این‌جا هم هست. با وجود این نکته فارق‌ها قطع به مناط تام پیدا نمی‌کنیم تا بتوانیم تعدی کنیم. این است حرف آن‌ها. خب در مقام پاسخ از این وجه رابع یکی اشکال نقضی بود که بیان شد، اشکال حلّی، اشکال حلّی این بود که این لسان روایات باب خیار مجلس متفاوت است. ما سه جور لسان داریم. در بعضی روایات این غایت به‌نحو امر وجودی ذکر شده، «حَتَّى يَفْتَرِقَا»، در بعضی روایات غایت به‌نحو امر عدمی ذکر شده «مَا لَمْ يَفْتَرِقَا»، در بعض روایات جمعاً بینهما هست. «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا فَإِذَا افْتَرَقَا» که «إِذَا افْتَرَقَا» می‌شود امر وجودی. این ... و در آن‌جایی که امر وجودی هست «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ حَتَّى يَفْتَرِقَا» این مجیب و مستشکل به وجه رابع می‌گوید این روایات درحقیقت منحل می‌شود به یک صدر و یک ذیل. صدرش این است که «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ» ذیلش این است که «افتراق یوجب سقوط الخیار» و این دوتا قضیه به هم ربطی ندارند. او دارد می‌گوید که بیعان خیار دارند، این

مربوط به «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ»، این یک قضیه. ذیلش که «حَتَّى يَفْتَرِقَا» باشند دلالت می‌کند بر یک قضیه آخری آن این است که افتراق موجب سقوط آن خیار می‌شود. پس بنابراین این ذیل تقیید نمی‌کند صدر را، دایره صدر را ضیق نمی‌کند. صدر می‌گوید بیعان هر کی می‌خواهد باشد. حقیقی باشد، اعتباری باشد، ملّفق به حقیقی و اعتباری باشد، یک طرفش حقیقی باشد، یک طرفش اعتباری باشد شامل می‌شود. ذیل هم می‌گوید اگر افتراقی حاصل شد افتراق هم موجب سقوط خیار می‌شود. حالا این ذیل فرض کنید که مال جایی باشد که افتراق امکان داشته باشد. خیلی خب؛ ذیل می‌شود مال آن جایی که افتراق، اما صدر که می‌گوید خیار داری خب اطلاق دارد دیگه، آن‌ها را هم شامل می‌شود. این مال آن طائفه که ظاهراً این عبارتش را تا کجا نمی‌دانم خواندیم.

س: ...

ج: بله؟

س: «فلا إناطة للأولى بالثانية»؛

ج: بله «فلا إناطة للأولى بالثانية»؛ یعنی قضیه اولی که «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ»، این یک قضیه است. این إناطة به دوم ندارد که دومی تقییدش بکند. آن اطلاق بود. ثانی هم که می‌گوید ساقط می‌شود خیار، با صورت افتراق خیار ساقط می‌شود. «ذلک» یعنی این که إناطة ندارد و منوط نیست «فی فرض عدم تصور الافتراق»، در جایی که افتراق تصور ندارد مثل دو شخص اعتباری «کما» مثل کجا که افتراق تصور ندارد؟ «کما لو انطبق البائع والمشتري علی شخص واحد»، که یک ولیّ دو طفل، برای دو طفل می‌خواهد جابه‌جا کند یا این که خودش و یکی از مولی‌علیه‌هایش «فمقتضى صدر الجملة ثبوت الخيار له»، چون یک قضیه جدایی است. اطلاقش شاملش می‌شود. «وتغیى الافتراق ليس لغواً»؛ این که این حکم را مغیا کرده به افتراق، این امر لغوی نیست. «لأنه یوجب أن یکون الافتراق مسقطاً للخيار فی موارد كثيرة یفرض فیها الافتراق». این جمله بعد که گفتیم جمله اولی إناطة به جمله دوم ندارد. جمله دوم هم خب لغویتی از آن لازم نمی‌آید. بعد از این که در بسیاری از موارد که متعاملین شخصیت حقیقین هستند، خب افتراق در آن جاها هست. بنابراین مشکلی پیش نمی‌آید. «لأنه یوجب» این تغیی لغو نیست. چرا؟ چون لغو در صورتی بود که هیچ فایده‌ای ندارد و حال این که این جا فایده در موارد كثيرة دارد. «لأنه یوجب أن یکون الافتراق» مسقط است برای خیار در موارد فراوانی که فرض می‌گردد در آن موارد افتراق بین متعاقدين. خب «ولا یلزم من ذلک استمرار الخيار إلى الأبد فی ما لا یمکن فیہ الافتراق»،

پس در آن مواردی که افتراق حاصل می‌شود که مسقط است. در آن مواردی که افتراق حاصل نمی‌شود، مثل متلاصقین مثلاً، مثل آن جایی که یک نفر بایع و مشتری بوده، یا مثل شخصین اعتباریین، در این جا خب شما اگر بگویید خب این جا، پس بنابراین وقتی غایت نبود در این جا، تغییری در این مورد نبود باید این خیار الی الابد باقی بماند. جواب این است که نه، این هم موجب نمی‌شود که خیار الی الابد، این، فقط این مسقط که عبارت باشد از افتراق وجود ندارد. اما مسقطات دیگر ممکن است. وقتی معامله می‌کند می‌گوید «مع إسقاط كافة الخيارات» خب می‌تواند با این إسقاط بکنند دیگه. راهش این است. یا بعد از این که معامله کردند إسقاط خیار بکنند. این که می‌شود فلذا ببینید توی معاملاتی که انجام می‌شود چه در ثبت و این‌ها چه در جاهای دیگر می‌نویسند «مع إسقاط كافة الخيارات» خودشان إسقاط می‌کنند. چون حق است. حق قابل إسقاط است. بنابراین این جور نیست که بگوییم آخ! اگر این جور شد این خیار مجلس دیگه تا ابد باقی است. همیشه هر کدام‌شان بلرزند. بگویند که ... یک دفعه می‌بینی ممکن است این بیاید إسقاط بکند. یعنی بیاید اعمال خیار بکند. ولو پنجاه سال بگذرد. ما که از هم جدا نشدیم که همیشه متزلزل است، همیشه دل‌نگران است که نکند هر کدام از متعاملین دل‌نگران است نکند آن یکی فسخ کند معامله را، یک دلخوری از هم پیدا کردند یا یک چیزی پیدا شد یا دید رشد کرده این معامله، بعد از ده سال بیاید اعمال خیار بکند. خب راه دارد. راهش هم این است که چه کار کنند؟ با یک بیان دیگری إسقاط خیار بکنند. می‌فرمایند «ولا يلزم من ذلك» از این که افتراق در مورد آن‌ها، افتراقی که مسقط خیار است در آن‌ها تصور ندارد، از این لازم نمی‌آید استمرار خیار تا ابد در جایی که ممکن نیست در او افتراق. چرا این لازم نمی‌آید؟ «لأنَّ المُسقط ليس منحصراً بالافتراق». چون مسقط که منحصر در افتراق نیست. این یکی نمی‌آید اما راه‌های دیگر وجود دارد.

س: ...

ج: ها؟

س: ...

ج: شخص اعتباری هم ممثلش می‌تواند این کار را بکند، هیأت مدیره می‌گوید آقا ممثل هر وقت معامله کردی اسقاط کافی خیرات بکن.

س: ...

ج: چرا فایده ندارد؟

س: ...

ج: خب باشد ولی خیار دارند حالا این شخص، مستشکل دارد می‌گوید می‌گوید خب صدر روایت شاملش می‌شود آن‌جا هم اعمال خیار، او می‌تواند خیار مجلس دارند آن‌ها هم خیار مجلس دارند چه اشکالی دارد؟ البیعان که صادق است بر آن‌ها همان‌طور که قبلاً گفته شد، بایع می‌گویند بانک فروخت، البیعان برای‌شان صادق است خیار مجلس دارند منتها شبهه می‌کند که این خیار مجلس برای ابد این همیشه معامله را متزلزل نگه می‌دارد، همیشه در معرض این است که یکی‌شان بیاید مثلاً فسخ کند، جواب این است که نه راه وجود دارد برای این‌که الی الابد نباشد، می‌آیند اسقاط می‌کنند یا می‌گویند بعد از ده روز، می‌تواند از اول بگوید من اسقاط كافة الخيارات، می‌تواند بگوید مثلاً تا ده روز، بعد از ده روز دیگر اسقاط کردم. همین‌طور مجلس باقی است دیگر، برای آن‌ها چون افتراق در آن‌ها ممکن نیست همین‌طور باقی است ولی می‌توانند اسقاط کنند، حالا بگویی تا یک ماه، تا دو ماه، بعد از دو ماه ما اسقاط می‌کنیم، حق خودشان است دیگر خیار است.

س: ...

ج: نه لازم نیست هردو راضی باشند ...

س: ...

ج: پس راه دارد بالاخره این‌جور نیست، حالا یک‌جا ندارد خب یک‌جا نداشته باشد، پول به او می‌دهد می‌گوید این قدر پول بده اسقاط می‌کنم. یک راه درآمدی هم هست.

س: ...

ج: می‌شود یک مواردی، پس این‌جور نیست که شما بگویید این ریش‌اش همین جاست. یک راه‌هایی وجود دارد. یا راه رفاقت وجود دارد یا فلان است، این‌ها می‌شود.

خب این هم پس این راجع به طایفه‌ی اولی که قید وجودی داشت. «و في الطائفة الثانية» که قید عدمی دارد «التي يكون فيها الافتراق قيداً عدمياً فالمطلب أوضح؛ لأنَّ عدم الافتراق له ثلاثة مصاديق» می‌فرمایند در آن‌جایی که عدمی هست از آن‌جایی که وجودی هست مطلب واضح‌تر است که اناطه وجود ندارد و صدر منوط ذیل نمی‌شود. حالا توضیح ذلک این است که چون عدم افتراق می‌گویند که سه مصداق می‌تواند داشته باشد «الاول: عدم الافتراق بنحو السلب المحمولى في المواضع التي يكون فيها الافتراق ممكناً، كما في الفروض المتعارفة.» افتراق بنحو سلب محمولی باشد، سلب محمولی یعنی چی؟ یعنی موضوع که افتراق باشد ممکن است ولی افتراق حاصل نشده. دو: باز بنحو سلب محمولی باشد به این‌که اجتماعی وجود دارد که مقدمه‌ی افتراق وجود اجتماع است ولی متلاصقین هستند، این‌جا هم باز بنحو سلب محمولی است موضوع وجود دارد. سوم این است که اصلاً بنحو سالبه به انتفاء موضوع است، اجتماعی نیست تا افتراقی در آن فرض بشود. «الثاني: عدم الافتراق بنحو السلب المحمولى» در محمولی یعنی موضوع محقق است، اجتماع محقق است ولی افتراق که محمول است محقق نیست «مع عدم إمكان الافتراق كالملاصقين. الثالث: عدم الافتراق بنحو السلب الموضوعي، أي لا اجتماع من أصل ليتحقق الافتراق كما في محل البحث» که شخص اعتباری باشد، اصلاً اجتماعی نیست که بعد افتراق باشد. «فلا وجه للقول بأنَّ هذه الطائفة لا تشمل الفرض الثالث؛ حتى لو قلنا إنَّ ظاهر الطائفة الأولى مختصة بغير هذا المورد هذا.» خب وقتی عدم الافتراق این سه فرض می‌تواند داشته باشد به سه حالت می‌تواند محقق بشود پس بنابراین این عدم افتراق که در طایفه‌ی ثانیه آمده ذکر شده است هر سه حالت را می‌گیرد. حالا ولو آن اولی «حتی یفترقا» بود آن «حتی یفترقا» آن مورد سوم را نمی‌گرفت چون آن‌جا یفتراقی پیدا نمی‌شد، اما در آن روایتی که می‌گوید «ما لم یفترقا»، ما لم یفترقا که صورت سوم را می‌گیرد بنحو سالبه‌ی به انتفاء موضوع، پس کلام در این طایفه واضح است از آن قبلی. در آن قبلی می‌فرماید که این‌ها خیار دارند «حتی یفترقا»

س:

ج: حالا تا ببینیم.

«حتی یفتراقا» او این جوری گرفته بود خیار دارند «حتی یفتراقا» پس مسقط خیار را افتراق قرار داده بود، آن وقت آنجا گفته می‌شد که خب در مورد متلاصقین که افتراق ممکن نیست، در مورد شخص اعتباری که افتراق ممکن نیست، پس بنابراین این صورت را نمی‌گیرد باید بگوییم که همین‌طور خیار ادامه دارد. اما این روایتی که فرموده «ما لم یفتراقا» ما لم یفتراقا صورت سوم را هم شامل می‌شود؟ دو صورت را بنحو سالبه به انتفاء محمول شامل می‌شود، سوم را بنحو سالبه‌ی موضوع شامل می‌شود پس هر سه صورت را شامل می‌شود این اوضح است. «فلا وجه للقول بأن هذه الطائفة لا تشمل الفرض الثالث؛ حتی لو قلنا» حتی اگر ما بگوییم «إن ظاهر الطائفة الأولى» مختص به غیر این مورد است، این را بگوییم که بگوییم سومی را آنجا شامل نمی‌شود چون حتی یفتراقا یعنی آنجا که افتراق حاصل بشود، این سوم افتراق در آن حاصل نمی‌شود چون اجتماعی اصلاً نبوده. «هذا ای خذ هذا إلا أن یقال: إن أدلة خیار المجلس جميعها ناظرة إلى مطلب واحد» یا «جميعها» هم می‌توانیم خبر قرار بدهیم یا تأکید روی آن باشد «ناظرة الی مطلب واحد فنحمل الطائفة الثانية أيضاً علی غیر هذا المورد، و لكن هذا غیر محرز، و یحتمل أيضاً أن یكون مفاد الطائفة الثانية أعم.» اگر کسی بیاید این جوری بگوید بگوید این طایفه‌ی اولی که مسلم است فرض سوم را نمی‌گیرد، افتراق در آنجا معنا ندارد. طایفه‌ی ثانیه خب بدو که نگاه به آن بکنیم بله صورت سوم را می‌گیرد اما به ملاحظه‌ی این که ظاهر این است که تمام این روایات از یک امر وحدانی دارند حکایت می‌کنند، یک چیز را دارند همه‌ی این روایات می‌گویند. وقتی یک چیز دارند می‌گویند پس چون در روایت اولی آن چیزی که گفته می‌شود مضیق است این قرینه می‌شود که در روایت ثانیه هم ولو صلاحیت ذاتی برای عمومیت دارد ولی به قرینه‌ی این که یک مطلب را دارند افاده می‌کنند می‌فهمیم که این دومی هم همان را می‌خواهد بگوید. «الا ان یقال» مگر این که گفته بشود که خیار مجلس همه‌شان ناظر به یک مطلب هستند یک قانون را دارند بیان می‌کنند فتحمل طایفه‌ی ثانیه‌ای که خودش فی ذاته عموم دارد ایضاً علی غیر این مورد سوم. ولکن مگر کسی این حرف را بزند ولی این حرف هم درست نیست «و لكن هذا غیر محرز و یحتمل ایضا ان یكون مفاد الطائفة الثانية اعم» این مطلب غیر محرز است که بخواهند همه‌ی این روایات یک مطلب به تمام ثغوره؟؟؟ و صوره بگویند، بله به این معنا که همه خیار مجلس می‌گویند درست است، اما همه خیار مجلس را با تمام خصوصیات و تمام افراد و تمام شقوق می‌خواهند بگویند؟ نه، آن اولی با یک بیانی گفته شده که دو مورد را می‌گیرد، سومی به یک بیانی گفته شده که بیشتر می‌گیرد. مثلاً هی روایاتی داریم اکرم الفقهاء اکرم الفقهاء، یک روایت داریم اکرم المثلأ فرض کنید مفسرین اکرم المفسرین. حالا اگر یک روایتی دیگر آمد گفت که اکرم العالم، خب چه اشکالی دارد؟ می‌گوییم که چون آن‌ها راجع به کسانی گفتند که بالاخره علوم اسلامی است بنابراین این اکرم العالم دیگر این هم همان است، غیر اسلامی‌ها را شامل نمی‌شود، اگر یک کسی فیزیکدان بود یک کسی ریاضی‌دان بود یکی مثلاً فیلسوف بود را شامل نمی‌شود؟ چرا. بله در این که بالاخره این سیاق همه‌ی این‌ها است که اکرام عالم را می‌خواهد بگوید درست است، اما این که بتمام صوره و خصوصیات همه می‌خواهد بگوید نه «و لكن هذا غیر محرز» این که مطلب واحد و ناظر به مطلب واحد بشود غیر محتمل است این یعنی محرز نیست و محتمل است که مفاد طایفه‌ی ثانیه اعم باشد که سه صورت را بگیرد «و الخلاصة، یمكن أن یكون الإمام علیه السلام ناظراً إلى فرض تعدد المتبایعین فی الطائفة الأولى» آنجا تعدد متبایعین در طایفه‌ی اولی را می‌خواهند بگویند «و الی الاعم» از تعدد و این که یکی باشد و متعدد نباشد در طایفه‌ی ثانیه. «و من هنا یتضح حال الطائفة الثالثة؛ لأنه لا دلیل علی اتحاد المطلب فی جميع الأحوال» از این که گفتیم حال طایفه‌ی ثالثه هم روشن

عنوان فایل: (shabzendedar_fegh moaser ۳_۱۴۰۳۰۳۰۸_۸۵)

شد ولو جمع بینهما کرده، خب در صدرش که مثلاً ما لم یفترقا هر جا صورت را می‌گیرد، آن ذیلش فاذا الفترقا متعرض دو صورت از آن سه صورت شده و لا بأس به. و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.
پایان.